**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک بحثی در اصول مطرح هست تحت عنوان تبعیت دلالت برای اراده. این بحث اصلش در منطق بوده و از مرحوم خواجۀ طوسی و قبل از او از شیخ الرئیس این مطلب نقل شده. من مراجعه کردم نمی‌دانم کجاها شیخ الرئیس این مطلب را دارد ولی به هر حال یک جایی که یادداشت کردم شیخ الرئیس و خواجه اینها را دارند آدرسش را می‌دهم، منطق شفا، جلد ۱، صفحۀ ۲۵؛ الجوهر النضید که شرح تجرید خواجه در منطق هست، صفحۀ ۸ و ۱۱، اینها هست. خب بعد از آن هم در کتاب‌ها، حکمة الاشراق، جلد ۱، صفحۀ ۶۰ این بحث آنجا هست. شرح حکمة الاشراق قطب شیرازی، صفحۀ ۳۵؛ و شرح منظومه و تعلیقاتش، شرح منظومه با تعلیقات آقای حسن زاده، جلد ۱، صفحۀ ۱۰۳، و همچنین همۀ تعلیقاتی که بر شرح منظومه هست به تناسب این بحث را دارند. حالا من همۀ مواردش را یادداشت نکردم، در شفا با عبارت بارادة اللافظ، اگر می‌خواهید پیدایش کنید و جاهایی که عبارت شفا را نقل کردند و در موردش احیانا صحبت کردند کلمۀ بارادة اللافظ هست. در کلام جوهر النضید باعتبار ارادة بود، این را پیدا کردید مواردش در این معجم موضوعی منطق که از محصولات نور هست می‌توانید پیدا کنید.

این بحث که دقیقا مراد از تبعیت دلالت با اراده چی هست، و من نمی‌خواهم وارد این بحث‌های تفصیلی‌اش بشوم، فقط در حدی که مرحوم آخوند در کفایه وارد این بحث شده به این بحث می‌پردازم. مرحوم آخوند یک مبحثی را دارند، لا ریب فی کون الالفاظ موضوعة بازاء معانیها من حیث هی لا من حیث هی مرادة للافظها، تحت این عنوان بحث‌هایی دارند من حالا به آن بحث‌ها کار ندارم، آن مطلبی که ایشان در ذیل دارد.

ایشان می‌گوید: «و أمّا ما حكي‏ عن‏ العلمين‏ (الشيخ الرئيس و المحقّق الطوسي) من مصيرهما إلى أنّ الدلالة تتبع الإرادة،»

آدرسی که اینجا داده با آدرسی که من دارم فرق دارد در حاشیه.

«أنّ الدلالة تتبع الإرادة، فليس ناظرا إلى كون الألفاظ موضوعة للمعاني بما هي مراده، كما توهّمه بعض الأفاضل (و هو صاحب الفصول) بل ناظر إلى أنّ دلالة الألفاظ على معانيها بالدلالة التصديقيّة أي دلالتها على كونها مرادة للافظها تتبع إرادتها منها و تتفرّع عليها تبعية مقام الإثبات للثبوت، و تفرّع الكشف على الواقع المكشوف؛ فإنّه لو لا الثبوت في الواقع لما كان للإثبات و الكشف و الدلالة مجال، و لذا لا بدّ من إحراز كون المتكلّم بصدد الإفادة في إثبات»

حالا بقیۀ عبارت را بعد می‌خوانم. اینجا در واقع مرحوم آخوند می‌فرماید که ما دو تا دلالت داریم، یک دلالت تصوریه داریم، یک دلالت تصدیقیه. دلالت تصوریه این هست که سماع لفظ باعث می‌شود یک معنایی از این لفظ به ذهن انسان اخطار داده بشود، خطور بکند. این تابع اراده نیست، از ورای جدار یا از لافظی که شعوب اختیار هم ندارد اگر صادر شده باشد این دلالت وجود دارد، دلالت تصوریه. ولی یک دلالت تصدیقیه داریم، یعنی دلالت بر این که این الفاظ مراد گوینده هست، این دلالت تابع ارادۀ متکلم هست و بعد ایشان تعبیر می‌کند که «و تتفرّع عليها تبعية مقام الإثبات للثبوت، و تفرّع الكشف على الواقع المكشوف؛»

بعد یک نتیجه‌گیری ازش می‌کنند، می‌گویند نتیجه این بحث این هست که: «و لذا لا بدّ من إحراز كون المتكلّم بصدد الإفادة في إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه، و دلالته على الإرادة»

اگر ما بخواهیم اثبات کنیم که آیا متکلم ظاهر کلامش را اراده کرده و برای این که آن ظاهر کلام دلالت کند بر اراده این باید اثبات بشود که متکلم احراز بشود بصدد افاده بوده است و الا این احراز نمی‌شود.

«و إلّا لما كانت لكلامه هذه الدلالة، و إن كانت له الدلالة التصورية أي كون سماعه موجبا لإخطار معناه الموضوع له و لو كان من وراء الجدار، أو من لافظ بلا شعور و لا اختيار.»

اینجا من یک نکته‌ای را در توضیح کلام مرحوم آخوند عرض بکنم این که ایشان می‌گوید که باید احراز بشود که متکلم بصدد افاده است اصل این که متکلم بصدد افاده است را ایشان می‌گوید باید احراز بشود، نه به صدد افادۀ این معنای خاص، چون معنا ندارد که بگوییم برای این که اثبات بشود که متکلم یک معنای خاص را اراده کرده باید احراز بشود که متکلم این معنای خاص را اراده کرده که ضرورت به شرط محمول است، این که معنا ندارد. کأن ایشان می‌فرماید که باید اثبات بشود که متکلم مرید افهام هست، مرید افهام معناً مّا هست تا نتیجه‌اش این باشد که ما نتیجه بگیریم که این معنایی که ظاهر کلام هست او را اراده کرده. این توضیح عبارت ایشان. بعد ایشان ادامه‌اش می‌فرماید: «إن قلت: على هذا يلزم أن لا يكون هناك دلالة عند الخطأ و القطع بما ليس بمراد، أو الاعتقاد بإرادة شي‏ء، و لم يكن له من اللّفظ مراد.»

می‌گوید لازمۀ این مطلب این هست که اگر متکلم واقعا اراده نکرده باشد، واقعا این باید بگوییم اراده، دلالت وجود ندارد، در حالی که امام می‌دانیم کأنّ دلالت وجود دارد، این لازمۀ اینکه دلالت تابع اراده باشد این مطلب هست.

ایشان می‌فرماید: «قلت: نعم لا يكون حينئذ دلالة، بل يكون هناك جهالة و ضلالة يحسبها الجاهل دلالة،»

ایشان می‌گوید نه اینجا دلالت نیست جهالت و ضلالت است که این خیال می‌کند که دلالت هست. حالا من قبل از این که این توضیح بدهم این کلمۀ ضلالت و دلالت را که ایشان چیز کرد یاد شعر ملک الشعرای بهار افتادم و می‌گوید که دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب روشن نموده شهر، این شعر یک نکته‌ای دارد می‌خواهم بخوانم، این صرفنظر از این که خود شعر قشنگی است یک مقدار در بحث‌های این روز دخالت‌هایی هم دارد این شعر بعد عرض می‌کنم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسبمی‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهرمی‌داد شیخ‌، درس ضلال مبین بدودختر نداشت طاقت گفتار حرف ضادمی‌داد شیخ را به «‌دلال مبین‌» جواب |  | روشن نموده شهر به نور جمال خویشوز شیخ دل ربوده به غنج و دلال خویشو آهنگ ضاد رفته به اوج کمال خویشبا آن دهان کوچک غنچه مثال خویشوان شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش |

ضلال یعنی گمراهی، دلال یعنی عشوه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم به شیخ راه ضلال این‌قدر مپوی بهتر همان بود که بمانید هر دوان |  | کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویشاو در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش |

اینجا یک بازی لفظی وجود دارد، یعنی دو تا بازی لفظی هست و یک بازی معنوی. بازی لفظی، کلمۀ ضاد در ادبیات عرب گاهی اوقات به دلیل سنگینی‌اش دال تلفظ می‌شود، الآن عراق، در عربستان من دیدم که بانک الریاض را انگلیسی‌اش ریاد با دال می‌نویسند، اصلا ضاد را دال تلفظ می‌کردند، دال مفخم به اصطلاح، آقای شهیدی اخیرا یک بحثی در مورد تلفظ ضاد داشت سر این بود که این دال‌ها و ضادها و کدام تلفظش صحیح هست و اینها، خلاصه این بازی لفظی که اینجا هست و بین ضاد و دال را شاعر بهانه قرار داده برای این که این شعر را بگوید. یکی از بحث‌هایی که در حقیقت دلالت و بحث‌های، این بازی‌های لفظی، دلالت‌هایی که این بازی‌های لفظی دارد خودش نیازمند تحلیل‌هایی هست که یکی از زیبایی‌های شعر و شاعری همینجاست. مرحوم آخوند هم اینجا یک نوع بازی لفظی راه انداخته، می‌گوید این دلالت نیست، جهالت و ضلالت است امثال اینها، این هم یک نوع در واقع. خب مرحوم آخوند در کفایه سعی می‌کند یک مقداری سجع را احیانا رعایت کند و رعایت سجع جزء نکاتی هست که ایشان دارد، سجع اصلاً چیزهایی هست که خب قرآن یکی از محورهای زیبایی‌اش سجع است دیگر.

**شاگرد:** ؟؟؟ می‌فرمایید بازی معنوی

**استاد:** بازی معنوی آن این است که این که می‌گوید که می‌داد شیخ را به دلال مبین جواب این استعمال در اکثر از معناست. یعنی می‌گوید هم به جای ضلال دلال می‌گفت و هم می‌گفت با عشوه جواب می‌داد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم به شیخ راه ضلال این‌قدر مپوی  |  | کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش |

اینجور چیزها بازی‌های معنوی ایشان این شکلی هم در چیز هست، در شعر و اینها. این را هم لفظ، این دلال هم به معنای لفظ دلال است و هم به معنای دلال هست. گاهی اوقات استعمال لفظ در اکثر از معنا یکی از مدل‌هایش این است، لفظ را هم در لفظ استعمال کنیم و هم لفظ را در معنا استعمال کنیم. که خود این یک پدیده‌ای هست که

**شاگرد:** استحضار خود معنا حساب نمی‌شود؟

**استاد:** نه عیب ندارد، استحضار معناست، بحث سر این هست گاهی اوقات این لفظ هم بما أنه استحضار المعنی، هم بما انه، آقای صدر یک بحثی دارند من وارد آن بحث نشدم که ما یک پدیده‌ای داریم به نام استعمال، یک پدیده‌ای داریم به معنای ایجاد. گاهی اوقات معنا را احضار می‌کنیم به تصور آن معنا، گاهی اوقات خود معنا را احضار می‌کنیم. اینجا در واقع آن معنا را استعمال اکثر از معنایی که یکی‌اش از مقولۀ استعمال است، یکی‌اش از مقولۀ ایجاد است و احضار نفس المعنا هست. می‌گفتم با این بحث‌های ما یک مقداری مربوط است می‌خواستم این بازی‌هایی که اینجا هست این بازی‌ها خودش یک نکاتی هست که در آن بحث‌ها خیلی مفید است. که بر خلاف حالا آن در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌گوییم این تصوری که نمی‌دانم جمع بین لحاظ عالی و لحاظ استقلالی درست نیست و اینها، اینجورها نیست، این مثال، مثال‌هایی هست که هم لفظ بما هو لفظ اینجا اراده شده هم لفظ بما هو دال علی المعنا. هر دو، یکی از مدل‌های لفظ در اکثر از معنا اصلا این شکلی است و خیلی بعضی بحث‌های اصولی زیبایی‌ها و پیچیدگی‌هایی که در کلام هست را نادیده گرفتند، خیلی ساده کردند در حالی که کلمات و چیزها به خصوص کلمات شاعرانه، کلمات شاعرانه‌ای که با بازی‌های لفظی و بازی‌های معنوی درش وجود دارد یک پیچیدگی‌هایی دارد که با این تحلیل‌هایی که در اصول و منطق و اینها انجام شده تمام اینها نمی‌شود به راحتی چیز کرد. نیازمند به یک توسعه‌ای در دید هست تا بتوانیم همۀ اینها را ما تحلیل کنیم.

حالا اینجا، این که مرحوم خواجۀ طوسی و قبل از ایشان شیخ الرئیس مرادشان از آن الفاظ چی است آن را الآن فعلا کار ندارم، ما حالا این تفسیری که مرحوم آخوند از کلمات ایشان مطرح می‌کند را عرض بکنم، مرحوم آخوند اینجا ابتدا یک نکته‌ای را متذکر می‌شود این نکتۀ خوبی است، آن این است که برای این که، این نکته را من اینجوری تصویر می‌کنم، آن این است که برای این که ما در واقع کلام یک دلالتی دارد بر این که این الفاظ مراد گوینده هست، این دلالت به جهت این هست که یک واقعیتی داشته و آن واقعیت منشأ این دلالت شده. مرحوم آخوند یک ان قلت و قلتی بعدا مطرح می‌کنند به نظر من این ان قلت و قلت اصلا جا ندارد. این که ما می‌گوییم لفظ یک واقعیتی باید داشته باشد تا این دال از آن واقعیت حکایت کند، این معنایش این نیست که تمام دلالت‌ها باید صادق باشد. دلالت و حکایت ممکن است راست باشد ممکن است دروغ باشد، بحث این است، اولا این عبارت اولیۀ ایشان را اینجوری می‌شد معنا کرد، ما در واقع در افق حاکی یعنی حاکی باید یک محکی‌ای را ببیند و از آن محکی حکایت کند، یعنی در افق حاکی بدون وجود محکی حکایت معنا ندارد ولی معنایش این نیست که آن محکی واقعیت عینی باید داشته باشد، من خیال می‌کنم زید عالم است، می‌آیم از عالم بودن زید خبر می‌دهم یا خبر هم نمی‌دهم در ذهن خودم قضیۀ زید عالم را یک قضیۀ حاکیه است شکل می‌گیرد. خب این آیا معنایش این هست که حتما باید زید در عالَم خارج عالِم باشد تا این قضیۀ من تحقق پیدا کند؟ تحقق قضیۀ متوقف بر این نیست واقعیت داشته باشد. و یک نکته‌ای که اینجا در بحث چیز هست این که ما می‌گوییم علم، علم تصوری داریم و علم تصدیقی داریم، این کلمۀ علم با علم لغوی فرق دارد. علم لغوی اصلا به اعتقاد مطابق واقع می‌گویند، اعتقاد است. ولی اینجا بحث سر این هست که آن چیزی که در ذهن انسان شکل می‌گیرد که ممکن است مطابق واقع باشد و ممکن است مطابق واقع نباشد، گاهی اوقات اصلا تطابق با واقع و تطابق با واقع ندارد که آن تصور است. گاهی اوقات تصدیق است، تصدیق درش صدق و کذب وجود دارد، ممکن است مطابق با واقع باشد، ممکن است مطابق با واقع نباشد، بعد این که جایی که خطا هست دلالت نیست اینها اصلا چیزهایی، اینها در صورتی هست که ما در دلالت وجود واقعی مدلول را شرط بدانیم، در حالی که در دلالت وجود مدلول در افق دال قبل از، یعنی در رتبۀ سابقه، یعنی آن چیزی که دلالت می‌کند او مفروض گرفته کأنّ یک واقعیتی وجود دارد من دارم از این واقعیت حکایت می‌کنم. و این است که این تفکیک بین تبعیت علم از معلوم، علم به اصطلاح مناطقه نه به اصطلاح لغتی در افق عالم و تبعیت علم از معلوم در افق واقع در بعضی بحث‌های اصولی هم یک نوع خلط‌هایی را ایجاد کرده. مثلا در بحث تعبدی و توصلی یک دوری آنجا تصویر کردند در بحث این که آیا احکام می‌توانند اختصاص به عالمین داشته باشند دوری تصویر کردند که این دور به آن شکلی که آقایان تصویر کردند ناتمام است، تصور کردند که علم باید معلوم وجود خارجی داشته باشد، می‌گویند وجود خارجی معلوم نمی‌تواند تابع علم باشد، در حالی که علم تابع وجود خارجی معلوم نیست، وجود در افق عالم هست که البته ما آنجا می‌گفتیم که دور هم دور واقعی‌اش محال است هم دور در افق عالم محال است. یعنی آن یک نوع دور در اعتقاد عالم هم محال است. این دور واقعی نیست، دور در افق عالم هست و همان هم محال است، نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث‌ها بشوم، ولی می‌خواهم بگویم که بین اینها باید تفکیک کرد، بین این که، بنابراین این ان قلت و قلت را من اصلا حالا نمی‌دانم ضلالت است، دلالت است، آن بازی لفظی‌اش را هم کنار بگذاریم اصل محتوای این که اینجا ایشان فرمودند را من خیلی متوجه نشدم. بعد ایشان یک، آن چیزی که من می‌فهمم این است، ببینید اصل مطلب یک مطلب کاملا درستی است آن مطلب این هست که ما یک حکایتی در باب الفاظ داریم، الفاظ حکایت می‌کنند از قصد متکلم، یعنی در محکی ما قصد و ارادۀ متکلم خوابیده، این مطلب درست است، یعنی یکی از مراتب دلالت که به تعبیر مرحوم آخوند دلالت تصدیقیه است محکی‌اش دلالت، ارادة المتکلم هست، قصد المتکلم هست، این مطلب واضح و درستی هم هست. حالا بحث خواهیم کرد که آیا این دلالت تصوریه‌ای که بعد ایشان می‌گویند دلالت وضعیه است یا دلالت تصدیقیه است؟ ما این دو تا چیز را داریم، یک دلالت تصوریه داریم، یک دلالت تصدیقیه است. ولی باید بحث بشود که آن دلالتی که معلول وضع است این دلالت تصوریه است یا دلالت تصدیقیه است؟ بحثی که شهید صدر آن را در همین بحث عنوان می‌کند. مرحوم آخوند نتیجه‌گیری از آن تفسیری که از کلام شیخ الرئیس کردند می‌کنند که من این نتیجه‌گیری را نفهمیدم چه ارتباطی به قبلش دارد؟ ایشان می‌گویند حالا که دلالت الفاظ علی معانیها بالدلالة التصدیقیة تطبع ارادة منها، حالا که چنین شد و لذا لابد من احراز کون المتکلم بصدد الافادة فی اثبات ارادة ما هو ظاهر کلامه. برای این که بفهمیم متکلم بصدد ارادۀ ما هو ظاهر الکلام هست باید احراز بشود کون متکلم بصدد افاده است. این را من نفهمیدم، چرا باید قبل از این که ما کلام را دلالت برایش قائل بشویم این احراز بشود؟ نه خود دلالت کلام این را احراز می‌کند. یعنی در واقع ببینید ما یک علت و معلولی داریم، بحث سر این هست که تا متکلم اراده‌ای نکرده باشد، تا متکلم اراده نداشته باشد کلام متکلم یک ظهوری دارد. ظهور دارد در این که متکلم مفاد این کلام را اراده کرده است. این ظهور وقتی می‌گوییم حجت است یعنی این ظهور کشف می‌کند از آن واقعیتش. لازم نیست در رتبۀ سابق اصلا ما اراده، مرحوم آخوند اصلا یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم آن چیزی که دلالت الفاظ تابعش است، تابع دلالت است، حالا باشد بعدا اینها را توضیح می‌دهم. اجمال یک چیزش را عرض بکنم خدمت شما، مرحوم آخوند می‌فرمایند که آن چیزی که توضیح دادم کلام مرحوم آخوند را، گفتم دلالت الفاظ بر این که این معنای خاص را اراده کرده تابع این است که در صدد اصل قصد تفهیم داشته باشد، قصد تفهیم معناً مّا را باید احراز کنیم تا بفهمیم که این لفظ برای این معنا اراده شده. این به خصوص این تفصیلی که هست این تفصیل هیچ ارتباطی به بحث قبلی ندارد. آن چیزی که تفرع مقام الاثبات لمقام الثبوت، تفرّع المعلول علی العلة ارادۀ خصوص این معناست، نه اصل ارادۀ این که تفهیم و معنا مّایی که دارد، و اینی هم که دلالت تابع اراده است تابع ارادۀ خصوص این معناست، ولی معنای تبعیت این نیست که در مقام احراز ما باید اوّل آن اراده‌هه را احراز کنیم بعد تا دلالت را بتوانیم شکل بگیرد، نه برعکس است، این دلالت اصلا کشف می‌کند. و این صدر و ذیلی که در کلام مرحوم آخوند هست اصلا چیز مناسبی نیست.

**شاگرد:** در کلام آخوند ترتیبی هست؟

**استاد:** نه می‌گوید لذا، و لذا

**شاگرد:** و لذا لابد ؟؟؟ ولو به خاطر همان ؟؟؟

**استاد:** می‌گوید، نه لذا می‌گوید، لابد احراز، می‌گوید باید احراز بشود. می‌گوید اگر احراز نشود، حالا عبارت را دقت بفرمایید تا بعد ببینیم چی می‌خواهند بگویند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان